

بررسی جایگاه زنان در اندیشه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان: دوگانه زن آسمانی - زن زمینی

سوسن باستانی^۱، زهرا حیدرزاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۷/۱۰

چکیده

هدف مقاله بررسی جایگاه زنان در آرای علامه طباطبایی در تفسیر المیزان است. دیدگاه علامه طباطبایی، در جایگاه یکی از مهم‌ترین مفسران شیعی معاصر، از اهمیت و تأثیر بسیار برخوردار است. پژوهش با استفاده از چارچوب نظری الیزابت شوسلر فیورنزا و با روش هرمنوتیک انتقادی رهایی‌بخش انجام شده است. هرمنوتیک انتقادی رهایی‌بخش دین را واجد عناصر سازنده و رهایی‌بخش برای پاسخگویی به مسائل و مشکلات انسان امروز می‌داند و به کاوش در الاهیات می‌پردازد تا عواملی را که رهایی و توانمندی زنان را موجب می‌شوند بیابد و به کار ببندد. مقاله با این پیش‌فرض که نظریه اجتماعی هر متفکر از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی او متأثر است، برای آشنایی با نظریه اجتماعی علامه طباطبایی در المیزان، ابتدا نگاه هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و سپس نگاه او به زن را بررسی و نقد کرده است. بررسی نگاه هستی‌شناختی و انسان‌شناختی علامه حاکی از آن است که علامه زن را در خلقت موجودی مشابه با مرد و برابر با او در شأن و شخصیت انسانی می‌داند. اما نظریه اجتماعی علامه از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی فلسفی او فاصله می‌گیرد. از دیدگاه او، زن و مرد از منظر طبیعی با یکدیگر متفاوت هستند و در نتیجه این تفاوت، از حقوق اجتماعی متفاوتی برخوردارند. از مقایسه نگاه هستی‌شناختی و انسان‌شناختی علامه با نظریه اجتماعی او می‌توان دوگانه زن آسمانی-زن زمینی را نتیجه گرفت. علامه در تفسیر خود از زن و مرد عام سخن می‌گوید؛ زیرا همه را در همه زمان‌ها و مکان‌ها تابع وضعیت زیستی‌شان می‌بیند. درحالی‌که در عالم واقع زنان و مردان خاص

۱ دانشجویار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه الزهراء sbastani@alzahra.ac.ir

۲ کارشناس ارشد مطالعات زنان، دانشگاه الزهراء

وجود دارند که تحت وضعیت اجتماعی، تاریخی و فرهنگی خاص رشد یافته‌اند و تربیت شده‌اند.

واژگان کلیدی: زنان، الاهیات اسلامی، علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، فیورنزا، هرمونتیک انتقادی.

مقدمه

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و حاکمیت یافتن رویکرد دینی، برخی رفتارهای دینی از صورت انتخاب فردی خارج شد و به شکل دستورالعمل حکومتی درآمد. بدین ترتیب و با توجه به درگیری هرچه بیشتر جامعه ایران با الزامات مدرنیسم طی سال‌های اخیر از یک‌طرف و نیز حضور دین در زندگی روزمره ایرانیان به‌ویژه زنان از طرف دیگر، ضرورت بازخوانی دین جدی‌تر به نظر می‌رسد. مطالعات و بررسی‌های صورت‌گرفته برای پاسخ به این پرسش‌ها تاکنون، اغلب نه از موضعی زنانه و با نگاه زنانه، بلکه برای اصلاح نسبی وضعیت موجود از سوی برخی روشنفکران دینی مرد صورت گرفته است.

این بازنگری‌ها از این بابت ضروری به نظر می‌رسند که چشم‌اندازهای دینی فقط در گذشته در ساختن هویت‌های جنسیتی تأثیرگذار نبوده‌اند، بلکه در زمان حال و آینده نیز می‌توانند نقشی چشمگیر در رهایی همه، به‌ویژه زنان، از محدودماندن به نقش‌های سنتی داشته باشند. بنابراین، نیاز به بازخوانی در دین و سنت‌های دینی جدی‌تر احساس می‌شود. نقد میراث‌های دینی به ما کمک می‌کند تا عواملی را بازشناسیم که مانع رشد کامل انسانیت دو جنس است و به تقویت سنت‌هایی بپردازیم که به رشد انسانیت هر دو جنس کمک می‌کنند.

الاهیات فمینیستی برای رسیدن به این هدف به وجود آمده است که بتواند با نگاهی زنانه، بیانی تازه از دین ارائه کند که در آن زنان و دیگر انسان‌ها بتوانند حقوق و جایگاه متناسب با شأن انسانی خویش را بیابند.

مسئله پژوهش

با ظهور و حضور فمینیسم، جنسیت به‌مثابه ویژگی‌ای متمایز کانون توجه قرار گرفت. زنان، خود در جایگاه یکی از دو جنس، موقعیت و خصوصیات زنانه را تحت دقت و بررسی قرار دادند. آنان با درک کاستی‌های موجود و ستم‌هایی که بر آنها رفته بود، برای احقاق حقوق و موقعیت از دست‌رفته‌شان در تاریخ تلاش کردند. دین نیز چنان‌که اشاره شد به‌مثابه نهادی تاریخی، عمیقاً در تاریخ زندگی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بشر ریشه دارد. با ظهور مدرنیته، دین، در جایگاه نهادی مؤثر و قدرتمند در شکل‌دهی زندگی انسان، در همه زمینه‌ها موضوع

پرسش ذهن نقاد بشری قرار گرفت. از جمله این حوزه‌ها، جنسیت و مسئله زنان بود. در این زمینه، رابطه دین و جنسیت بر حسب نوع دین، موقعیت زنان و زمان و مکان قرار گرفتن هر دو تحلیل شد.

در ایران نیز طی چند دهه اخیر، به ویژه در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، موقعیت زنان دچار تغییر و تحولات جدی شده است. فراخوان زنان برای حضور سیاسی، به گشودگی در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منجر شده است. یکی از این حوزه‌ها آموزش است که زنان با حضور فعال در آن، فعالیت خود را در دیگر زمینه‌ها ضروری‌تر و جدی‌تر نشان داده‌اند. زنان با حضور فعال در این عرصه‌ها به سطوحی بالاتر از دانش و آگاهی و مهارت روز رسیده‌اند که در نتیجه آن انتظارات و توقعات آنان نیز از خود و جامعه به تدریج تغییر کرده است. تغییر و تحولات جهانی و تغییر وضعیت زندگی، جایگاه افراد و به ویژه زنان را در جامعه دستخوش دگرگونی کرده است. بر این اساس، زنان در وضعیتی گاه تناقض‌آمیز بین وفاداری به سنت‌های دینی و الزامات زندگی مدرن قرار می‌گیرند که انتخاب مسیر را برای آنان دشوار می‌کند. با در نظر داشتن این پیش‌فرض که دین می‌تواند و باید در همه دوره‌ها پاسخگوی نیازها و پرسش‌های انسان باشد، زنان با این سؤال روبه‌رو می‌شوند که چرا بعضی تفاسیر دینی نیازهای آنان را برطرف نمی‌کند و برخی پرسش‌های آنان پاسخ درخور دریافت نمی‌کند. در نتیجه این مسئله برای آنان مطرح می‌شود که آیا آنچه تا به حال به نام دین در باب حقوق و وظایفشان بیان می‌شده است بدون تردید خواست خدا و حقیقت دین بوده است یا می‌توان آنها را صرفاً برداشت‌هایی خاص از دین محسوب کرد. پاسخ به این پرسش در ایران، نه تنها برای زنانی که همچنان می‌خواهند به دین‌داری خود خویشتن پایبند بمانند اهمیت دارد، بلکه برای دیگر زنان جامعه که ممکن است به احکام دینی باور نداشته باشند هم مهم است. زیرا تفسیرهای دینی به حوزه‌های خصوصی افراد محدود نمی‌ماند و به واسطه حکومت به صورت قانون برای عموم لازم‌الاجرا می‌گردد. بدین ترتیب این قوانین به بخشی جدی از زندگی تمام زنان و به تبع آن مردان در جامعه ما تبدیل شده است.

برای دستیابی به راه‌حلی مناسب باید به منابع و تفاسیر دینی مراجعه کرد. اصلی‌ترین منبع در این زمینه قرآن و به تبع آن تفاسیر قرآنی است. تفاسیر قرآنی موجود از آغاز تاکنون به طور کامل به دست مردان نوشته شده‌اند و تجربه زنان در این تفاسیر غایب است.

چشم‌انداز الاهیات فمینیستی معتقد است که تاکنون مردان تولیدکننده اصلی دانش بوده‌اند. آنها همه چیز را در چارچوب خواست، ترجیحات و علایق خود و از پایگاه تجربیات مردانه دیده و تفسیر کرده‌اند و در این میان، نگاه زنانه، تجربیات زنانه و تفسیر زنانه در حوزه

دانش، از جمله حوزه دین، غایب بوده است. با گسترش فمینیسم و دانش فمینیستی زنان نیز به عرصه تولید دانش وارد شده‌اند. از جمله حوزه‌هایی که زنان بدان پرداخته‌اند، پژوهش دینی است که یکی از حوزه‌های بسیار تأثیرگذار بر زندگی آنان محسوب می‌شود. بدین ترتیب، زنانی که متوجه غیبت نگاه زنانه به دین شده‌اند برای اصلاح آنچه تاکنون به‌عنوان دانش همگانی ارائه شده است، درحالی که دانشی مردانه بوده است، به حوزه تفسیر دین نیز وارد شده‌اند.

با این پیش‌فرض که هیچ‌کس جدا از زمینه، بافت و تجربیاتی که با آنها زیسته است جهان را درک نمی‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که چشم‌اندازهای انسانی متکثر و متفاوت خواهند بود. بنابراین شنیدن همه دیدگاه‌های موجود از اهمیت اساسی برخوردار است. این چشم‌اندازها می‌توانند برحسب عوامل بسیاری مانند نژاد، طبقه، جنسیت، تاریخ، جغرافیا و ... شکل بگیرند و در نتیجه با یکدیگر متفاوت باشند.

در زمانه‌ای که با حقوق و آزادی فردی و برابری شناخته می‌شود و خواسته‌های زنان (به دلیل تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که حضور آنان را در فضاهای اجتماعی می‌طلبد) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است، ضروری است بدانیم الاهیات سنتی و تفاسیر قرآنی، که بخشی بسیار مهم از این الاهیات را می‌سازد، چه نگاهی به زنان و مسائل مربوط به آنان دارد. به دلیل رویکرد تفسیری خاص *المیزان* (تفسیر قرآن به قرآن) و تأثیر و نفوذ علمی که علامه طباطبایی از جهت وسعت دانش در حوزه فلسفه و تفسیر قرآن از آن برخوردار بوده است، این پژوهش به بررسی زن در تفسیر علامه طباطبایی، به‌عنوان مهم‌ترین تفسیر شیعی معاصر، می‌پردازد.

این مقاله درصدد آشنایی با مبانی اندیشه علامه طباطبایی در باب زن در *المیزان*، به‌عنوان یک متن (صرف‌نظر از ارتباطی که این تفسیر با قرآن دارد) است. این نقد با چارچوب هرمنوتیکی انتقادی رهایی‌بخش مأخوذ از دیدگاه الیزابت شوسلر فیورنزا انجام شده است. در این دیدگاه، هر خوانشی (چه آگاهانه و چه ناخودآگاه) نوعی تفسیر محسوب می‌شود که از صافی پیش‌فرض‌های مفسر عبور می‌کند. با این پیش‌فرض، تفسیر علامه نیز یکی از تفاسیر موجود قلمداد می‌شود که از صافی نگاه علامه گذشته است که از زمینه‌های تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... او برخاسته است. پرسش‌هایی که این پژوهش به دنبال پاسخ به آنهاست بدین قرارند:

۱. علامه زن را چگونه انسانی تعریف و تفسیر می‌کند؟ و آیا این تعریف بر هستی‌شناسی او مبتنی است؟

۲. آیا علامه به چالش و نقد وضعیت موجود زنان می‌پردازد؟

۳. آیا از منظر چارچوب نظری این پژوهش - الاهیات فمینیستی انتقادی رهایی‌بخش - نگاه علامه به توانمندی زنان کمک می‌کند یا نه؟

فمینیسم و الاهیات

نظریات فمینیستی که در پی توصیف و تحلیل موقعیت زنان و علل عقب‌ماندگی آنان بودند کم‌کم به تأثیر مذهب در وضعیت موجود زنان توجه کردند. در موج اول فمینیسم بود که زنان متوجه نقش دین شدند و در موج دوم خود کم‌کم به حوزه الاهیات وارد شدند. توجه به نقش دین در وضعیت زنان، نه تنها به تدریج زنان را متوجه غیبت یا حضور کم‌رنگ آنها به‌عنوان موضوع الاهیات و تفاسیر الاهیاتی کرد، بلکه توجه آنان را به غیبتشان در مقام مفسران و تحلیل‌گران دینی هم معطوف کرد. به همین دلیل، زنان ضروری دیدند که در عرصه‌های دینی نه تنها در قالب پیروی مؤمنانه بلکه در شکل شارح و منتقد دین وارد شوند. همین احساس نیاز موجبات شکل‌گیری الاهیات فمینیستی را فراهم کرد که از دل فمینیسم برآمده بود. الاهیات فمینیستی تحت تأثیر برداشت از فمینیسم و نسبی‌تی که با آن برقرار کرده است و نیز رویکردی که به دین داشته است به گرایش‌های گوناگون تقسیم شده است.

برای ورود به بحث الاهیات فمینیستی، آشنایی با مفهوم الاهیات ضروری است. الاهیات را در لغت می‌توان سخن خدا دانست؛ نیز «به‌طور وسیع‌تر می‌تواند به معنای پرسش‌های منظم و منطقی و بازتاب نهایی معنی و ارزش به‌کار رود. الاهیات، کتاب مقدس و سنت را در وضعیت‌های خاص تاریخی، اجتماعی (یعنی سیاسی، اقتصادی، فن‌آورانه) و فرهنگی برای جوامع دینی خاص تفسیر می‌کند. الاهیات، زبان، پرسش‌ها و دغدغه‌های خود را از جوامع خاص و از موقعیت‌های ویژه اخذ می‌کند. پاسخ‌هایی هم که فراهم می‌آورد، می‌تواند غیرقطعی، جانبدارانه و موقتی باشد، به این دلیل که الاهیات، صرفاً، موضوع ایمان نیست، بلکه به فرهنگ هم مربوط است. تغییرات درخور توجه یا در اندازه‌های بزرگ در افق‌ها و گستره‌های فرهنگی اغلب سبب تحولات متناظر در الاهیات می‌شود» (راسل و کلارکسون، ۱۹۹۶: ۲۸۳).

الاهیات فمینیستی به‌طور خاص با الاهیات فمینیستی مسیحی آغاز شد، اما در آن محدود نماند و به دیگر ادیان مانند اسلام، یهود، هندو، بودایی، کنفوسیوسی و... نیز گسترش پیدا کرد. نگاه زنانه به دین حتی در میان زنان بومی مناطق مختلف دنیا مثل سرخ‌پوستان امریکا و بومیان استرالیا راه یافته است. آنان با احیای باورهای معنوی بومی خود به دنبال راهی مستقل برای پاسخ به نیازهای معنوی خویش هستند.

می‌توان سه گرایش عمده در رویکردهای الهیات فمینیستی مشاهده کرد: الهیات فمینیستی انقلابی،^۱ الهیات فمینیستی اصلاح طلب^۲ و الهیات فمینیستی بازسازی‌گرا (کلیفورد، ۲۰۰۱). این پژوهش در چارچوب الهیات بازسازی‌گرا جای می‌گیرد و با استفاده از چارچوب‌های نظری در الهیات رهایی‌بخش بازسازی‌گرا، که به دست الیزابت شوسلر فیورنزا سامان یافته، انجام شده است.

الهیات رهایی‌بخش بازسازی‌گرا: ^۳ الیزابت شوسلر فیورنزا

الهیون فمینیست بازسازی‌گرا در جست‌وجوی جوهر الهیات آزادی‌بخش در درون سنت مسیحی برای زنان هستند؛ در کنار اینکه به نوعی دگرگونی عمیق‌تر و بازسازی واقعی نه تنها در ساختار کلیسایشان بلکه در جامعه مدنی‌شان هم باور دارند. فمینیست‌های بازسازی‌گرا با الهیون فمینیست انقلابی در ارزیابی انتقادی از مردسالاری اشتراک نظر دارند، ولی این اعتقاد را هم دارند که بازتفسیر نمادهای سنتی و اندیشه‌های مسیحیت بدون دست‌کشیدن از خدایی که در عیسی مسیح تجلی کرده است، هم ممکن است و هم مطلوب (کلیفورد، ۲۰۰۱: ۳۳-۳۴). ویژگی الهیات بازسازی‌گرا، وفادارماندن به متن و تلاش برای پاسخگویی به پرسش‌های مبتلا به و روز زنان است. الیزابت شوسلر فیورنزا^۴ از الهیون فمینیست بازسازی‌گرا و یکی از

^۱ Revolutionary Feminist Theology

^۲ Reformist Christian Feminist Theology

^۳ Reconstructionist Christian Feminist Theology

۴. فیورنزا که یکی از تأثیرگذارترین الهیون فمینیست مسیحی کاتولیک به‌ویژه در هرمنوتیک انجیلی است در سال ۱۹۳۸ در آلمان به دنیا آمد. او نخستین زنی است که در "ورز بورگ" آلمان دوره الهیات دانشگاهی را که مردان برای کثیسی باید می‌گذراندند، در سال ۱۹۶۲ به اتمام رسانید. فیورنزا در سال ۱۹۷۰ دکترای خود را در الهیات از دانشگاه مونستر در آلمان اخذ کرد. او نخستین زنی است که ریاست جامعه ادبی انجیلی را در سال ۱۹۸۷ به عهده گرفت. فیورنزا بیشترین دوره کار دانشگاهی خود را بعد از آلمان در مؤسسات امریکای شمالی گذرانده است. «تا امروز بیشترین شهرت فیورنزا به خاطر کتاب به یاد آن زن؛ یک بازسازی فمینیستی از سرچشمه‌های مسیحیت است که در سال ۱۹۸۳ نوشته است و کاری پیش‌گامانه محسوب می‌شود. یکی دیگر از کتاب‌های معروف او سنگ نه، نان؛ چالش تفسیر فمینیستی از انجیل است که در سال ۱۹۸۴ به چاپ رسیده است. او تاکنون دست‌کم هشت کتاب دیگر نوشته و سرپرستی تعداد بسیار زیادی کتاب را هم برعهده داشته است. او در سال ۱۹۸۵ همراه با جودیث پلاسکو انتشار نشریه مطالعات فمینیستی در دین را آغاز کرد. او سردبیر مجله بین‌المللی *concilium* هم بوده است. از سال ۱۹۶۴ که نخستین کتاب او در آلمان چاپ شد، بیشترین تمرکز او بر زنان در کلیسا بوده است» (کلیفورد، ۲۰۰۱: ۶۲).

تأثیرگذارترین الاهیون فمینیست معاصر است. فیورنزا که در نوشته‌های خود از موضع تاریخ‌دانی انتقادی سخن می‌گوید، نظریه هرمنوتیک فمینیستی را در منابع انجیلی و متون قدیمی دوران انجیلی به کار برده و گسترش داده است.

فیورنزا از منظر الاهیات نقد رهایی‌بخش خود را آغاز می‌کند، به عدالت اجتماعی توجه زیادی دارد و به دنبال بررسی انتقادی آن زمینه‌های اجتماعی و تاریخی است که روایت‌های مسیحی از رستگاری بیان کرده‌اند. سعادت و خوشبختی زنان از نظر او اولویت دارد؛ او به شکلی نظام‌مند تلاش می‌کند تا تجربه تاریخی و عامل بودن زنان در امر دین را کشف کند، بپروراند و به یاد بیاورد. او تأکید دارد که عدالت محقق نمی‌شود و انسانیت به کمال نمی‌رسد مگر هنگامی که زنان استثمارشده، بسیار فقیر و انسانیت‌زدایی شده آزاد شوند.

تکیه عمده فیورنزا بر زنان بازتاب ساده دوگانه‌انگاری جنسیتی نیست. فیورنزا تأکید می‌کند که «سلطه همه مردان بر همه زنان، بدون در نظر گرفتن تفاوت، ساده‌انگاری و ساده‌سازی است، زیرا به واقعیت پیچیده زندگی امروز بی‌توجه می‌ماند» (فیورنزا، ۱۹۹۴: ۳).

در نگاه فیورنزا دوگانه‌انگاری به ذات‌گرایی منجر می‌شود. «ذات‌گرایی زنان را از زمینه اجتماعی و سیاسی‌شان جدا می‌کند و از آن مفهومی اساساً غیرتاریخی و نهایی و قطعی می‌سازد. دوگانه‌انگاری جنسیتی، از باور معصومیت اخلاقی زنان پشتیبانی می‌کند و به ترویج ایده برتری ذاتی اخلاقی زنان کمک می‌کند که در نتیجه به "جوهر طبیعی" زنانگی منجر می‌شود. بنابراین خصلت‌های گوناگونی می‌توانند ذاتاً زنانه دیده شوند» (همان). به نظر فیورنزا روابط جنسیتی در جامعه غربی پیچیده است و نباید به آن ساده نگریست. از نظر او ساختار اجتماعی فرهنگ غرب با مرد/نخبه‌سالار بهتر درک پذیر است.

فیورنزا موقعیت زنان را صرفاً در پرتو وضعیت جنسیتشان نمی‌بیند. «از نظر او جنسیت فقط یکی از عوامل تعیین‌کننده وضعیت زنان است. او جنسیت را بر ساخته‌ای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و الاهیاتی می‌داند که در خدمت دائمی کردن استثمار پدرسالاری و ستمگری بر همه زنان است. از نظر فیورنزا زنان و مردان باید جنسیتشان را فقط به‌عنوان یکی از چندین عامل در تعیین وضعیت سلطه و سرکوب خود بدانند. اگرچه زنان در طول تاریخ بیشترین رنج‌های انسانی را تحمل کرده‌اند، وقتی ساختار سرکوب وجود داشته باشد هم به زنان و هم به مردان صدمه می‌زند. به همین دلیل فیورنزا می‌خواهد خواسته‌های همه افراد سرکوب‌شده، صرف‌نظر از

جنسیتشان، مطرح شود» (همان: ۷). فیورنزا برای توضیح نظام سلطه و سرکوب، و به دلیل کافی نبودن مفهوم پدرسالاری که بر مفهومی زیستی تکیه دارد، اصطلاح مردنخبه‌سالاری را وضع می‌کند. او با این اصطلاح «به سلطه‌ای برساخته اجتماعی ارجاع می‌دهد که جنسیت فقط یکی از بسیار عوامل دیگر آن مانند موقعیت و ثروت است. از نظر او اگرچه همیشه مردان از امتیازاتی بیشتر از زنان برخوردار بوده‌اند، هر دو جنس بسته به وضعیت می‌توانند سرکوب شوند» (همان: ۸). او اصطلاح زنان/مردان را نیز به جای زنان یا مردان به کار می‌برد تا به همه زنان و مردانی اشاره کرده باشد که هر شکل از سرکوب را تجربه کرده‌اند (همان).

هرمنوتیک سوءظن: ^۱رهایی بخشی در نظریه و روش تفسیری فیورنزا

مبنای چارچوب نظری فیورنزا را باید در روش هرمنوتیک سوءظن او پی گرفت که هم شیوه نقد او و هم سوئیة نقدش را توضیح می‌دهد. «می‌توان هرمنوتیک را به نحوی نه چندان دقیق، به منزله نظریه، یا فلسفه تفسیر معنا تعریف کرد» (بلیچر، ۱۹۸۷: ۱).

«فیورنزا با دیدگاهی انتقادی که مبتنی بر هرمنوتیک سوءظن است، زمینه ایجاد الگوی فمینیستی تفسیر انتقادی را در تغییر از پارادایم درک انجیل به منزله "نمونه اعلای اسطوره‌ای" به درک آن به صورت "نمونه نخستین تاریخی" می‌داند. برای دست‌یابی به عناصر رهایی‌بخش در انجیل، معتقد است متن باید نقدپذیر باشد و برای امکان پذیر شدن نقد است که این تغییر را ضروری می‌بیند. از نظر او انجیل را باید پارادایمی بی‌انتهای دید که تجربیات در حال شدن و ساختارهای تغییر را تنظیم می‌کند. این کار به ما اجازه می‌دهد تا کل انجیل را اصلاح کنیم؛ نه همچون الگوی اعلای هنجارمند و تغییرناپذیر، بلکه به عنوان مرجعیت تجربی که می‌تواند "خدا را ترسیم کند"، اگرچه به زبان مردان نوشته شده باشد. این کار به ما اجازه می‌دهد تا انجیل را به عنوان منبعی توانایی‌بخش، به عنوان نان، نه سنگ و به عنوان ماترک و میراث ... اصلاح کنیم» (فیورنزا، ۱۹۹۵: XVI).

از منظر فیورنزا، الاهیات فمینیستی راهی جز به مبارزه طلبیدن وضعیت موجود و جانبداری از سرکوب‌شده‌ها، که زنان مهم‌ترین آنها هستند، ندارد. «اشکال مختلف الاهیات رهایی‌بخش با آنچه الاهیات دانشگاهی بی‌طرف و غیرارزشی نامیده می‌شود، به مبارزه برمی‌خیزد. اساس بینش همه انواع الاهیات رهایی‌بخش، که الاهیات فمینیستی را هم در برمی‌گیرد،

^۱ hermeneutic of suspicion

به رسمیت شناختن این مسئله است که همه انواع الاهیات، خواسته یا ناخواسته، بنا به تعریف خود در موضع هواخواهی یا مخالفت با سرکوب شده‌ها قرار می‌گیرند. بی‌طرفی روشنفکرانه در دنیایی که با استثمار و سرکوب همراه است، ممکن نیست» (فیورنزا، ۱۹۸۳: ۶). با این زمینه است که رهایی‌بخشی به روش و نظریه تفسیری فیورنزا تبدیل می‌شود.

دغدغه اصلی فیورنزا درباره روش‌ها و الگوهای متفاوت درک تاریخی ما بر این فرض متمرکز است که «شیوه نگاه کردن مردنخبه‌سالارانه به جهان به دلیل جانبدارانه و ایدئولوژیک بودنش مقبول نیست. از منظر فیورنزا، طبیعت مردم‌محور جامعه، زبان ما و به‌ویژه تفسیر انجیلی نباید شیوه طبیعی نگرش به جهان محسوب شود» (اناندر، ۲۰۰۵: ۴۹).

بدین ترتیب، فهم هرمنوتیکی فیورنزا از انجیل و تاریخ بر سوءظن استوار است. نقد او از وضعیت موجود و مبارزه با آن بر نگاه انتقادی مارکسیستی بنا شده است که هدف آن رهایی‌بخشی است. سرانجام، رویکرد فمینیستی او به دنبال یافتن راه‌هایی برای رهایی زنان/مردان از هرم سلطه مرد نخبه است. فیورنزا با کار بست این عوامل در روش خود به رهایی همگان می‌اندیشد.

روش تفسیری فیورنزا

فیورنزا روش تفسیری خود، و به‌طور کلی همه مفسران را از چارچوب نظری و جهان‌بینی‌شان جدا نمی‌بیند. به نظر او هیچ روشی نمی‌تواند از موضع‌گیری اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و جهان‌بینی مفسر جدا باشد. طبق این روش، هرمتنی باید با این پیش‌فرض که در زمینه‌ای مردنخبه‌سالارانه تدوین و تفسیر شده و همچنان توسط همین گروه در جامعه‌ای پدرسالار تفسیر شده است، با سوءظن دیده و خوانده شود تا آشکار گردد که آیا نقش و سهم زنان در گذشته تاریخی آن دین به‌درستی دیده شده است یا نه؟ آیا تفسیر پیش‌گفته درصد نقد مبانی و پایه‌های مردنخبه‌سالاری برآمده است یا آن مبانی را تقویت می‌کند؟ در این روش، نگاه همراه با سوءظن مفسر باید متوجه مبانی و پایه‌های مردنخبه‌سالاری شود که به نظر فیورنزا از گذشته‌ای دور تاکنون در جوامع حاکم بوده است.

از نظر فیورنزا همه روش‌ها نمی‌توانند رهایی‌بخش و توانمندکننده زنان باشند. به همین دلیل انتخاب روش فقط انتخابی تکنیکی نیست، بلکه انتخابی اخلاقی هم هست. از نظر او، برای انتخاب روش تفسیری مناسب باید به چند نکته توجه داشت:

آیا امکان تفسیر بی طرف وجود دارد؟

به طور مشخص، «در چارچوب نظری و روشی فیورنزا دست‌یابی به تفسیری کامل، درست و بدون سوگیری ممکن نیست. تفسیر همیشه به واسطه انسان انجام می‌شود و انسان‌ها انگیزه‌ها یا جانبداری‌های شخصی‌شان را وارد تفسیر می‌کنند، به‌ویژه وقتی که با متن تأثیرگذاری مانند انجیل سروکار داشته باشند» (همان: ۴).

از منظر فیورنزا همه اندیشه‌ها و افکار تاحدی ایدئولوژیک هستند. بنابراین بینش‌ها و روش‌هایی هم که در تفسیر انجیل به کار می‌روند، از این قاعده مستثنا نیستند. از نظر او به دلیل تأثیر زیاد انجیل بر جامعه، انتخاب یک روش اخلاقی در تفسیر آن اهمیت زیادی دارد. بنابراین، از نظر فیورنزا بی‌طرفی در تفسیر نه ممکن و نه اخلاقی است، زیرا این ادعا ساختارهای سلطه و سرکوب را در جامعه مستحکم می‌کند و به رهایی و توانمندی زنان نمی‌انجامد.

آیا یک متن وضع موجود را به مبارزه می‌خواند؟

از نظر فیورنزا «فقط از زنان صحبت کردن متن را فمینیستی نمی‌کند، بدون اینکه در آن علیه پایه‌های ایدئولوژی مردنخبه‌سالاری و برای بهبود وضع زنان سخن به میان آمده باشد» (همان: ۳۷). بنابراین، ویژگی بارز روش بازسازی‌گرای فمینیستی فیورنزا «برخورد و مبارزه مداوم بین سلطه مردنخبه‌سالاری و ساختارهای دموکراتیک رادیکال و جهان‌بینی‌های آن است» (همان)؛ ستیزی که از نظر او تمام طول تاریخ را دربرمی‌گیرد. با این کار او مفروضات عینی کسانی را درهم می‌ریزد که انجیل و تفسیر انجیلی را برای حفظ ساختارهای سلطه به کار می‌برند.

آیا روش تفسیری به کاررفته زنان را توانمند و به رهایی آنان کمک می‌کند یا نه؟

از نظر فیورنزا شاخص درستی یک تفسیر این است که به توانمندی و رهایی زنان کمک کند. او تجربه زنان را نقطه شروع تفسیر خود قرار می‌دهد و به دنبال مبارزه با وضعیتی است که زنان را تحت سلطه و سرکوب قرار می‌دهد. به همین دلیل او به دنبال تربیت زنان مفسری است که بتوانند از دیدگاه زنان به تفسیر وارد شوند.

«نظریه تفسیری فیورنزا برای اینکه روشی تفسیری برای انجیل فراهم کند که همیشه اثربخش باشد، بر این استدلال استوار است که تفسیر انجیلی وقتی خوب کار می‌کند که به دست انسانی در حال تحول و تغییر انجام شود که ساختار سلطه مردنخبه جامعه را درک می‌کند تا بهترین منافع را برای زنان در ذهن داشته باشد» (همان: ۶۸). بنابراین، در روش

تفسیری فیورنزا انسان چه به عنوان موضوع تفسیر و چه به عنوان مفسر از اهمیتی خاص برخوردار است. او از زنان می‌خواهد که برای بیان خواسته‌هایشان به حوزه‌های دانش وارد شوند. چنان‌که بیان کردیم، در چارچوب نظری فیورنزا روش از دل نظریه استخراج می‌شود. زیرا از نظر او با هر روشی نمی‌توان به نتیجه‌رهایی بخشی دست یافت که هدف چارچوب نظری اوست. بنابراین سنجش با معیارهای فیورنزا، به معنی کاربرد روش تفسیری اوست. سوءظن ترجیع بند همه مراحل نقد خواهد بود.

درمجموع، بررسی تفسیر المیزان علامه طباطبایی در این پژوهش، با معیارهای زیر انجام خواهد شد که از چارچوب نظری فیورنزا به دست آمده است:

۱. این پژوهش بر این پیش‌فرض اصلی فیورنزا استوار است که هیچ تفسیر و هیچ مفسری بی‌طرف نیست. بنابراین در اولین قدم در پی بررسی این مسئله در تفسیر علامه است. از نظر فیورنزا هر روشی جهان‌بینی مفسر را در خود دارد.
۲. از نظر فیورنزا اصلی‌ترین پرسش روش انتقادی رهایی‌بخش، بعد از نشان‌دادن بی‌طرف نبودن همه روش‌های تفسیری از یک متن این است که آیا با وضع موجود مبارزه می‌کند یا نه؟ پاسخ به این پرسش از نظر فیورنزا رهایی‌بخش بودن یا نبودن متن را مشخص می‌کند. با این پیش‌فرض یکی دیگر از پرسش‌های این پژوهش از نگاه علامه تحت کاوش قرار می‌گیرد که آیا تفسیر او درصدد مبارزه با وضع موجود زنان است یا توجیه آن.
۳. در روش تفسیری فیورنزا تجربه زنان و موقعیت آنان نسبت به متن از اولویت برخوردار است. فیورنزا به دنبال پاسخ مناسب به مسائل روز زنان است و اینکه آیا این پاسخ‌ها زنان را توانمند می‌کنند یا نه. به دنبال دو پرسش قبلی، این پژوهش در این جست‌وجو است که آیا نگاه علامه امکانی برای توانمندی زنان فراهم می‌کند یا نه.

جایگاه زنان در المیزان

پیش از ورود به بحث ضروری است تا به صورت بسیار خلاصه با جایگاه اندیشه علامه در ایران و شیوه تفسیری او در المیزان آشنا شویم. «المیزان وقتی ظاهر شد که استانداردهای دانش در شیعه با رشته فقه تعیین می‌شد. کسانی که در دیگر رشته‌ها نظیر تفسیر وارد می‌شدند از نظر علمی و اجتماعی ضعیف شمرده می‌شدند» (جونز، ۲۰۰۵: ۸۹۴۵). با جدیت و تلاش علامه طباطبایی، درحال حاضر تفسیر یکی از اصلی‌ترین رشته‌های درسی در حوزه‌های علمیه محسوب می‌شود.

علامه طباطبایی در تفسیر خود آیات قرآن را با دیگر آیات شرح می‌دهد. بنابر نظر او، برای دستیابی به تفسیر بی‌طرفی از قرآن، مفسر باید عقاید و دیدگاه‌های شخصی خود را کنار بگذارد و فقط در سایه آیات قرآن، دیگر آیات را تفسیر کند. «گرچه این روش تاحدی قبلاً به‌وسیله دیگر مکاتب تفسیری به‌کار برده می‌شد، این علامه بود که این روش را بسامان کرد» (همان). علامه با ترفیع جایگاه فلسفه اسلامی در شیعه و به‌ویژه در ایران نقش چشمگیری در رشد فلسفه ایفا کرده است. علامه با ورود فعالانه به بحث‌های سیاسی و اجتماعی درباره اسلام تلاش می‌کرد تا پاسخ‌های مناسبی برای پرسش‌های مطرح‌شده به‌ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم و افزایش تأثیر مدرنیسم و مارکسیسم بر جامعه ایران فراهم کند. یکی از موضوعاتی که علامه در این دوران بدان توجه کرد مسئله زنان بود. «تأثیر علامه طباطبایی بر اندیشه شیعی به‌طور کلی بسیار جدی است؛ در حال حاضر بیشتر استادان فلسفه اسلامی، عرفان و تفسیر قرآن در حوزه‌های علمی ایران شاگردان او بوده‌اند» (همان: ۸۹۴۶). برای آشنایی با دیدگاه علامه به انسان و زن، لازم است با هستی‌شناسی او آشنا شویم.

نگاه هستی‌شناختی علامه

خدا: از دیدگاه دینی همه‌چیز در رابطه با خدا دیده و تعریف می‌شود. همه مبانی دینی به این وابسته است که خدا چگونه تعریف شود. در نگاه علامه، خداجویی در انسان‌ها فطری است. در دیدگاه او درک و فهم حقیقت خدا برای انسان‌ها به دلیل محدودیت‌هایی که دارند غیرممکن است و فقط با صفات خدا می‌توان آشنا شد.

یکی از مهم‌ترین صفاتی که قرآن برای خدا برمی‌شمارد توحید است. زیربنای همه توصیف‌ها درباره خدا، وحدت و یگانگی اوست. خدا در همه‌چیز - ذات، صفات و افعال - خود را بی‌مثل‌ومانند تعریف می‌کند. علامه جنسیت نداشتن خدا را ذیل ویژگی توحید توضیح می‌دهد. «میرادانستن خدا از داشتن پدرومادر و فرزند یکی از نتایج باور به توحید است: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)» (طباطبایی، ۱۳۷۴/۶: ۱۳۱).

علامه در تفسیر آیات مربوط به جنسیت خدا، این مسئله را با توحید خداوند در تضاد می‌داند و از نظر او به‌طور منطقی خدا به دلیل یگانگی و وحدتش نمی‌تواند پدرومادر یا فرزند و نیز جنسیت داشته باشد. علامه نشان می‌دهد که خدا در کنار رد هرگونه شبهه جنسیت درباره خودش، رفتار زشت اعراب با دختران را هم نکوهش می‌کند.

انسان: برای شناخت بهتر از تفسیری که علامه از موقعیت زن در قرآن به عمل می‌آورد آشنایی با تعریفی که او از انسان ارائه می‌دهد ضروری است. علامه در تفسیر خود از قرآن، انسان را چگونه موجودی معرفی می‌کند؟ آیا در نگاه علامه انسان بودن صفتی مردانه است یا زن و مرد را یکسان دربرمی‌گیرد؟

از نظر علامه منظور از کلمه "انسان" در قرآن جنس انسان است. بنابراین توصیفات که از انسان می‌شود هم زن و هم مرد را دربرمی‌گیرد. در بحث مربوط به خلقت، هر جا از انسان صحبت به میان آمده است، مراد هم زنان و هم مردان هستند.

«افراد انسان از نظر "حقیقت انسانیت" یکسان‌اند و هیچ فرقی در این جهت ندارند که هر یک آنان از پدری و مادری از جنس بشر متولد شده‌اند، پس دیگر جا ندارد یکی بر دیگری تکبر ورزد و خود را از دیگران بهتر بشمارد، مگر به یک ملاک که آن هم تقواست» (همان/۴: ۲۱۵). از نظر علامه سهم زن و مرد در خلقت یکسان است و هیچ‌کدام تمایزی در این امر بر دیگری ندارند. همه انسان‌ها از یک زن و مرد آفریده شده‌اند. در نگاه علامه در تفسیر المیزان، زن و مرد در صفاتی که قرآن برای انسان برمی‌شمرد برابرند.

- خدا به کمک گوش و چشم و دل که در انسان‌ها خلق کرده است، به همه آنها قدرت تشخیص اعطا کرده است. به واسطه این ویژگی دیگر موجودات زمین و آسمان را مسخر انسان می‌داند. در این زمینه، همه انسان‌ها اعم از زن و مرد، مخاطب پروردگار هستند.

- خدا انسان را خلیفه و جانشین خود بر روی زمین معرفی می‌کند. در این توصیف از انسان صحبت شده است و چنان‌که علامه هم توضیح می‌دهد، شامل همه انسان‌هایی است که در طول زمان روی زمین زندگی می‌کنند. بنابراین جانشینی خدا اختصاص به زن یا مرد ندارد و همه انسان‌ها را دربرمی‌گیرد.

- همه موجودات از هدایت خداوند برخوردارند. انسان‌ها با هدایت ویژه‌ای سروکار دارند که آنها را قادر به تشخیص تقوا و فجور می‌کند و به آنها کمک می‌کند درست را از نادرست تشخیص دهند. این ویژگی نیز به همه انسان‌ها اختصاص دارد و فقط متعلق به مردان نیست.

- بیان و قلم دو ویژگی خاص انسان‌هاست که به وسیله آن انسان‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و به تبادل افکار و احساس با هم می‌پردازند. این دو ویژگی نیز به صورت عام در قرآن مطرح شده است و به جنسیت خاصی اختصاص ندارد.

- خدا به انسان از خود او هم نزدیک‌تر است. در اینجا نیز به‌طور کلی درباره انسان صحبت شده است و در این ویژگی تفاوتی بین زن و مرد گذاشته نشده است.

- همه انسان‌ها بدون استثنا به خدا نیازمندند و اختیار هیچ‌چیزی را در باب خود ندارند.

- همه انسان‌ها در صورت نداشتن ایمان و عمل صالح دچار خسران می‌شوند.
 - ویژگی بصیرت نیز به جنسیت خاصی اختصاص ندارد و در قرآن صفتی عام برای همه انسان‌ها شمرده شده است.
 - ناسپاسی انسان از دیگر صفات مشترک در نوع انسان است.
 - غفلت از یاد خدا در نعمت و خوشی دیگر صفت مشترک در میان همه انسان‌هاست.
 - در صفت حرص نیز نوع انسان به هم شبیه هستند و فرقی با یکدیگر ندارند.
 - صفات طغیانگر، ضعیف، عجول، جهول و ظلوم را خدا برای همه انسان‌ها برمی‌شمرد.
- چنان‌که گفته شد، از نگاه علامه همه انسان‌ها در داشتن صفات برشمرده در قرآن برابرند و در این صفات صحبت از اختصاص صفتی به یک جنسیت خاص نیست.

زن در تفسیر علامه

علامه از جمله معدود مفسران معاصر است که به‌طور مشخص به مسئله زن نگاه خاص داشته و تلاش کرده است با توجه به وضعیت موجود زمان خود به پرسش‌های مطرح در باب زنان پاسخ دهد.

موقعیت اجتماعی زن در اسلام

از نظر علامه زن و مرد در انجام مسائل اجتماعی و رسیدن به خواست‌های شخصی با یکدیگر مساوی هستند. او با استناد به آیه "وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ" (آنچه حق می‌داند، حق واقعی است: یونس/۸۲) زن و مرد را در آنچه اسلام آن را حق می‌داند برابر می‌شمارد (طباطبایی، ۲/۱۳۷۴: ۴۰۹). «اسلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شئون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همان‌طور که مرد می‌خواهد بخورد و بنوشد و بپوشد، و سایر حوائجی که در زنده‌ماندن خود به آنها محتاج است به دست آورد، زن نیز همین‌طور است، و لذا قرآن کریم می‌فرماید: "بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ" (شما زنان و مردان از جنس همدیگر می‌باشید: آل عمران/۱۹۵). همان‌طور که مرد می‌تواند خودش در سرنوشت خویش تصمیم بگیرد و خودش مستقلاً عمل کند و نتیجه عمل خود را مالک شود، همچنین زن چنین حقی را دارد بدون هیچ تفاوت: "لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ" (سود و زیان کارش عاید خودش می‌شود: بقره/۲۸۶)» (همان).

وظایف اجتماعی زن

علامه با برشمردن دو ویژگی در زنان، آنها را علت تفاوت وظایف اجتماعی زن و مرد می‌داند: اول، به دلیل وضعیت جسمی خاصی که زن دارد خدا او را کشت‌زار بشر قرار داده است تا نوع انسان را پرورش دهد. به همین دلیل هم احکامی مخصوص به خود و متفاوت با مردان دارد. دوم، برای بقای نسل بشر، زن باید برای مرد جاذبه داشته باشد؛ به همین دلیل خداوند او را لطیف خلق کرد و نیز برای اینکه بتواند از کودکان مراقبت کند و رنج و زحمت نگهداری از آنان را تحمل کند، در او لطافت طبع و احساس و شعور قرار داد.

از نظر علامه تفاوت در برخی احکام زنان و مردان و موقعیت اجتماعی زن و مرد با این دو دلیل توضیح‌دانی است. زیرا خدا به هرکس فضیلتی داده است: *وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ، وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمًا* (هرگز آرزو نکنید که آنچه دیگران بیش از شما دارند داشته باشید، مردان از آنچه به دست می‌آورند، بهره‌ای و زنان از آنچه کسب می‌کنند بهره‌ای دارند و همواره فضل خدا را از خدا بخواهید که خدا به هر چیزی داناست: نساء/۳۲). منظور آیه را علامه چنین توضیح می‌دهد: «اعمالی که هر یک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد باعث آن می‌شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، بعضی از فضلهای خدای تعالی فضل اختصاصی به یکی از این دو طائفه است، بعضی مختص به مردان و بعضی دیگر مختص به زنان است. مثلاً مرد را از این نظر بر زن فضیلت و برتری داده که سهم ارث او دوبرابر زن است و زن را از این نظر بر مرد فضیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده است» (همان: ۴۱۰).

از نظر او بعضی فضایل هم اختصاص به زن و مرد ندارد، بلکه به عمل‌کننده کار مربوط است و هرکس آن عمل را انجام دهد فضیلت مربوط به آن را به دست می‌آورد و اگر انجام ندهد به آن فضیلت نمی‌رسد؛ مانند «فضیلت ایمان و علم و عقل و سایر فضائلی که دین آن را فضیلت می‌داند. این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هرکس بخواهد می‌دهد و لذا در آخر آیه می‌فرماید: *وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ*» (همان). علامه از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیرد که خدا هم در اصل خلقت و هم در حسابرسی بندگان تفاوتی بین مرد و زن قائل نیست. حاصل کار هرکس چه زن و چه مرد به خود او تعلق دارد. زن و مرد مؤمن اگر کار خوبی انجام دهند پاداش آن را به‌طور کامل و به بهترین شکل دریافت می‌کنند. خدا به هیچ‌کس ذره‌ای ظلم و ستم نمی‌کند. اما خدا همه موجودات را مثل هم نیافریده است. انسان‌ها نیز به گروه‌ها و قبایل مختلف تقسیم شده‌اند تا یکدیگر را بشناسند. قرآن به زنان و مردان هم اصل مشترکشان را یادآوری می‌کند و هم اینکه بعضی از بعضی دیگرند. اما به دلیل تفاوت‌ها خدا برخی فضل‌ها را

به بعضی داده است. دامنه این فضل‌ها موقعیت اقتصادی و اجتماعی تا علم و عقل و دیگر ویژگی‌ها را دربرمی‌گیرد. اما خدا از مردم می‌خواهد که به فضل دیگران ندارند چشم ندوزند و از آنها نخواهند، بلکه از خدا بخواهند.

احکام اختصاصی و مشترک زنان و مردان

«در اسلام، زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک مرد است، او نیز مانند مردان می‌تواند مستقل باشد و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات، و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به‌دست‌آوردن حقی که از او سلب شده، و نه در دفاع از حق خود و نه احکامی دیگر). مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۴۱۱). از نظر علامه اصلی‌ترین تفاوت زن و مرد در این است که زنان از حکومت، جنگیدن و قضاوت کنار گذاشته شده‌اند، یک‌دوم مردان ارث می‌برند، باید حجاب داشته باشند و از شوهرانشان اطاعت کنند. علامه این محدودیت‌ها را محرومیت می‌داند و لزوم پرداخت نفقه از سوی مرد به زن را نیز راه جبران این محدودیت قلمداد می‌کند.

از نظر او اسلام «این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که "نفقه"، یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر یا شوهرش انداخته و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانایی خود را در حمایت از همسرش به‌کار ببرد و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است. این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که جان و ناموسش و حتی آبرویش را (از اینکه دنبال سرش حرف بزنند) تحت حمایت قرار داده و در ایام عادت حیض و ایام نفاس عبادت را از او ساقط کرده و برای او در همه حالات ارفاق لازم دانسته است» (همان).

علامه از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیرد که «...زن از جهت کسب علم، بیش از علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه و جوبی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه اینکه اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد، بلکه تنها در مسئله مربوط به بهره‌های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی، یعنی رفتن به دنبال کاروکاسی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن یا اشتغال به صنایع و حرفه‌های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ‌یک بر زن واجب نیست» (همان).

علامه دنبال کردن این امور از طرف زنان را اگرچه واجب نمی‌داند، نهی هم نمی‌کند و رفتن به دنبال کار و علم و تربیت را افتخاری برای زنان و فضل آنان به جامعه می‌داند. از نظر علامه

سنت نبوی نیز این نگاه را تأیید می‌کند. به نظر علامه احکام اسلام برحسب فطرت و آفرینش زن و مرد تنظیم شده است و به همین دلیل هم به سعادت بشر منجر می‌شود.

علامه معتقد است در امر وظایف و حقوق، یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها، همه افراد با یکدیگر مساوی هستند، اما «مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می‌کند، این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود. چگونه ممکن است یک کودک یا فرد نادان و یک شخص ضعیف جای یک فرد عاقل یا توانا را بگیرند. آنچه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می‌کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد و هر کس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی به حق خاص خود برسد، بدون اینکه حقی مزاحم حق دیگری شود، یا به انگیزه دشمنی یا تحکم و زورگویی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، یا صریحاً باطل شود...: وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ... جمله نام‌برده درعین اینکه اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می‌پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می‌کند» (همان: ۴۱۴). علامه تساوی و برابری را رسیدن هر کس به حق خودش می‌داند. اما همچنین معتقد است که اختلاف طبیعی بین زن و مرد موقعیت اجتماعی آنها را متفاوت کرده است.

علامه تفاوت جسمی زن و مرد را علت تفاوت احساسی و عقلی آنها می‌داند. از نظر او، در نتیجه این تفاوت، تکالیف عمومی و اجتماعی زن و مرد هم با یکدیگر متفاوت می‌شود. «اسلام در وظایف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرده، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل، مختص به زنان کرده، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن. آن‌گاه مشقت بیشتر وظایف مرد را از این راه جبران کرده که سهم ارث او را دوبرابر سهم ارث زن قرار داد (معنای این درحقیقت آن است که نخست سهم ارث هردو را مساوی قرار داده باشد، بعداً ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، درمقابل نفقه‌ای که مرد به زن می‌دهد)» (همان). خدا ارث دوبرابر مرد را درمقابل نفقه قرار داد و فرزندداری، خانه‌داری و... را از کارهای زنان قرار داد و نفقه را از عهده آنها برداشت.

علامه از بحث‌های خود نتیجه می‌گیرد که غالب مردان از زنان مدبرترند و در نتیجه آن بیشتر تولید و تصمیم‌گیری‌های دنیا به دست آنان انجام می‌شود. درحالی که زنان به دلیل غلبه

احساس بر عقل، بیشتر مصرف‌کننده‌اند و باز به‌همین دلیل هم اسلام تسهیلات و تخفیف‌هایی برای آنها در نظر گرفته است.

علامه در ادامه بین قانون‌گذاری خوب و اجرای آن فاصله می‌گذارد. وضعیت نامناسب جوامع مسلمان را ناشی از اجرای غلط یا بد یا عدم اجرای قوانین اسلام می‌داند. از نظر او مجریان و زمامداران کشورهای مسلمان در این زمینه مقصرند که نتوانسته‌اند تربیت اسلامی را در جوامع خود به طور صحیح پیاده کنند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با سه پرسش اصلی به نگاه علامه به زن در *المیزان* اختصاص یافت. اینکه تا چه اندازه نگاه اجتماعی علامه از چشم‌انداز هستی‌شناختی او سیراب شده است؟ آیا بینش علامه با وضعیت موجود زنان هم‌خوانی دارد؟ اینکه آیا بینش علامه به توانمندشدن زنان یاری می‌رساند یا نه؟

به‌طور کلی، علامه از دو نوع زن در تفسیر خود صحبت می‌کند: زن آسمانی و زن زمینی. در چشم‌انداز الاهیاتی، علامه در تفسیر آیات مربوط به خلقت زن و مرد، زن را موجودی برابر و همسان با مرد توصیف می‌کند که از تمام توانایی‌ها و ویژگی‌های انسانی مانند مرد برخوردار است. به نظر او زن نزد خدا با همان معیاری سنجیده می‌شود که مرد، یعنی تقوا. بدین ترتیب، زن در آغاز آفرینش و در پایان آن موجودی مشابه مرد تعریف می‌شود. زن مانند مرد خلیفه خدا روی زمین است. در صفاتی هم که قرآن برای انسان‌ها برمی‌شمارد، هم زن و هم مرد مورد خطاب قرار می‌گیرند و هر دو به صورت مشابه توصیف می‌شوند.

در تعریفی که علامه از زن آسمانی ارائه می‌کند، برای او توانایی‌هایی مشابه مرد قائل می‌شود، اما تکالیف و حقوقی که علامه برای زن در نظر می‌گیرد، بر پایه تعریفی است که از زن زمینی در نظریه اجتماعی‌اش ارائه می‌دهد. زن زمینی موجودی است که علامه او را برحسب ویژگی طبیعی و زیستی‌اش تعریف می‌کند. این ویژگی، که به تبع خود مادری را نیز به دنبال دارد، در نگاه علامه، زندگی و وضعیت اجتماعی زن زمینی را تعیین می‌کند. برحسب این ویژگی، زن موجودی کمتر عاقل و بیشتر احساساتی توصیف می‌شود، درمقابل مرد موجودی عاقل و قوی است. بدین ترتیب، علامه به تفاوت بین زن و مرد معتقد است و از آنجاکه از نظر او این تفاوت‌ها طبیعی و تغییرناپذیر به حساب می‌آیند، احکام و حقوقی هم که براساس آنها تدوین می‌شوند، ثابت و تغییرناپذیرند. به نظر علامه، این ویژگی در زن و مرد مبنای تنظیم روابط و مناسبات آن دو را در قرآن تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب علامه به‌طور کلی وقتی از

برابری و مشابهت زن و مرد در حقوق انسانی صحبت می‌کند، از یک زن و مرد عام (آسمانی) سخن می‌گوید. درحالی‌که ما در عالم واقع زن و مرد عام نداریم. همه انسان‌ها خاص هستند، یعنی تحت وضعیت خاص اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی جغرافیایی متفاوت شکل می‌گیرند و رشد می‌کنند؛ وضعیتی که دائم در حال تغییر است. بنابراین نمی‌توان وضعیتی را ثابت در نظر گرفت و بقیه وضعیت‌ها را با توجه به آن سنجید، قضاوت کرد و درباره‌شان حکم صادر کرد.

علامه زن و مرد را عام تصور می‌کند و وضعیت را هم ثابت می‌داند. او براین اساس نتیجه می‌گیرد که اگر اشکالی درباره قوانین به نظر می‌رسد، ربطی به خود قوانین ندارد، بلکه شیوه اجرای قوانین یا نوع تربیت مردم را مانع لذت‌بردن آنها از قوانین می‌داند. همان‌طور که در دیدگاه الاهیاتی علامه توضیح داده شد، زن و مرد با یکدیگر برابرند و تفاوتی در اصل انسانیت و موقعیتشان در برابر خدا ندارند. اما به محض هبوط به زمین، زن به موجودی فرودست‌تر نسبت به مرد تبدیل می‌شود که نیاز دارد تا تحت سرپرستی مرد قرار گیرد. علامه روشن نمی‌کند که چگونه زن و مرد برابر آسمانی به زن و مرد نابرابر زمینی تبدیل می‌شوند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که رابطه زن و مرد آسمانی با همتای زمینی آنها چیست؟ و چگونه باز این دو موجود نابرابر در دادگاه عدل الاهی در وضعیتی یکسان و برابر با ملاک تقوا سنجیده می‌شوند. علامه معتقد است زن و مرد (آسمانی) از منزلت و شأنی مساوی برخوردارند، اما این برابری را برحسب موقعیت هر کدام متفاوت می‌داند.

از آنجاکه علامه نگاهی ذات‌انگارانه به انسان دارد، به وضعیت اجتماعی کمتر توجه می‌کند و زن و مرد را با ویژگی‌های ذاتی و طبیعی و در نتیجه تغییرناپذیر بررسی می‌کند. او برابری را برحسب وزن اجتماعی افراد می‌سنجد. از نظر او، چون مردان (زمینی) از عقل و استعداد بیشتری نسبت به زنان (زمینی) برخوردارند، پس شأن اجتماعی بالاتری هم نسبت به زنان دارند. بنابراین مردان بر زنان فضیلت دارند. اما علامه این تفاوت را به معنی نابرابری زن و مرد نمی‌داند، چون از نظر او هر کدام از زن و مرد، برحسب شأن اجتماعی‌شان از حقوق و امتیازات مخصوص به خود برخوردار شده‌اند. در نتیجه، هر دو به صورت برابر به آنچه استحقاقش را داشته‌اند رسیده‌اند و این بدین معنی نیست که زن از همان امتیازاتی برخوردار باشد که مرد از آن برخوردار است، زیرا وزن اجتماعی مرد از زن بیشتر است. علامه این ویژگی را فضل می‌نامد. البته او فضیلت مرد نسبت به زن را دنیایی می‌داند و معتقد است موقعیت آنان نزد خدا تنها با تقوا سنجیده می‌شود.

با تعریفی که علامه از زن زمینی ارائه می‌دهد، زن، حتی اگر هم بخواهد، نمی‌تواند در زمینه‌هایی که به کاربرد عقل نیاز دارد موفقیتی به دست آورد، زیرا برخلاف طبیعتش رفتار کرده است. در نگاه علامه کارهایی مانند مادری، پرستاری و آموزگاری، که او برای زنان مناسب می‌داند، فعالیت‌هایی کوچک و تحقیرآمیز نیستند، اما به دلیل جهان‌بینی مردمحور و دوگانه‌انگار، این تناقض به وجود می‌آید که این کارها با وجود اهمیت و ارزشی که نزد او دارند توسط زنانی انجام می‌شوند که در دیدگاه اجتماعی علامه از جایگاه درجه‌دومی در جامعه برخوردارند. بدین ترتیب زن آسمانی و زن زمینی در برداشت علامه از یکدیگر جدا می‌افتند و نسبتی با هم برقرار نمی‌کنند. درمقابل زن آسمانی و زمینی موردنظر علامه، مردی که او تعریف می‌کند نیز به دوپاره آسمانی و زمینی تقسیم می‌شود. بدین نحو، زنان و مردان از صورت موجوداتی برابر به انسان‌هایی نابرابر در روی زمین تبدیل می‌شوند. در نگاه علامه، روشن نیست چگونه زن و مرد برابر آسمانی به زن و مرد نابرابر زمینی تبدیل می‌شوند. در نتیجه، می‌توان گفت در نگاه علامه زن توانمند نمی‌شود، زیرا امکان آن را ندارد.

علامه به سمت و سوی آیات قرآن در باب زنان کمتر توجه دارد. طبق تعریفی که او از وضعیت زنان پیش از نزول قرآن و در زمان آن ارائه می‌کند و مقایسه آن با نظر قرآن در باب زنان، شاهد حرکتی جدی به سمت بخشیدن هویت انسانی به زنان و ارتقای وضعیت اجتماعی آنان هستیم. اما ظاهراً از نظر علامه این حرکت به سمت تغییر وضعیت در همان زمان پیامبر به پایان خود می‌رسد و از آن به بعد باز همه چیز ثابت و بدون تغییر می‌ماند. به رسمیت شناختن هویت انسانی زن در ازدواج و ارث، محدود کردن اختیارات مردان در طلاق، تغییر رسم پسرخواندگی که در جهت کم‌اهمیت کردن فرزند پسر است، نتیجه عمل و تلاش زنان را متعلق به خود آنها دانستن، برخورداری از شخصیت انسانی برابر با مردان در پیشگاه خدا و... که علامه در تفسیر خود به آنها اشاره می‌کند، از نشانه‌های حرکت به سمت اهمیت دادن هر چه بیشتر به زنان است.

در روش تفسیر قرآن با قرآن، آیاتی که زنان را در همه امور اخلاقی و صفات نیک و پسندیده انسانی مساوی با مردان توصیف می‌کند، با برداشت علامه از وضعیت اجتماعی زن هم‌خوانی ندارد. از طرف دیگر، اگر زندگی دنیوی انسان‌ها را تعیین‌کننده وضعیت اخروی آنها بدانیم، چگونه زن، که در زندگی دنیوی دچار تأخر کمالی است، می‌تواند در وضعیتی برابر با مردی تحت سنجش عادلانه قرار گیرد که نسبت به او از لحاظ عقلی و موقعیت اجتماعی در موقعیت برتری قرار داشته است؟ چگونه زندگی نابرابر در دنیا می‌تواند به سنجش و پاداش و مجازات برابر زنان با مردان در آخرت منجر شود؟

چنان که گفته شد، این انتظار وجود دارد که نظریه اجتماعی اندیشمند با هستی‌شناسی او هماهنگ باشد و از دل مقدماتی استخراج شود که پایه‌های هستی‌شناسی و به تبع آن انسان‌شناسی او بر آن قرار گرفته‌اند. اما با توصیفی که علامه از زن و نسبت او با مرد ارائه می‌دهد، چنین ارتباطی کمتر دیده می‌شود. علامه در بحث هستی‌شناسی خود، خدایی را معرفی می‌کند که از جنسیت و گرایش جنسیتی میراست. در انسان‌شناسی خویش نیز از انسانی سخن می‌گوید که جنسیت او، در مرحله خلقت و نیز برخوردارگی از صفاتی که خدا در قرآن مطرح می‌کند، تعیین‌کننده نیست. اما در توصیف زن و مرد زمینی، علامه مرد را بر زن برتری می‌دهد. دیدگاه علامه درباره زن با تعریفی که از خدای بدون جنسیت و در نتیجه بدون ترجیح جنسیتی در هستی‌شناسی‌اش ارائه می‌دهد و نیز با تعریف کلی از همه انسان‌ها، که دارای صفاتی مشترک و وضعیتی برابر در مقابل خدا هستند، کمتر هم‌خوانی دارد. زن زمینی علامه از برابری و موقعیتی برخوردار نیست که علامه در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی قرآنی از او یاد می‌کند.

علامه در تحلیل وضعیت اجتماعی زن و مرد وضعیت زیستی آنان را تحلیل می‌کند و با ذاتی‌دانستن این تفاوت‌ها، وضعیت اجتماعی و تغییرات و تأثیر آن را در زندگی زنان و مردان نادیده می‌گیرد. چنان که پیش از این نیز به نقل از فیورنزا اشاره کردیم، ذات‌گرایی زنان را از زمینه اجتماعی و سیاسی‌شان جدا می‌کند و از آن مفهومی اساساً غیرتاریخی و نهایی و قطعی می‌سازد. این نگرش ضرورتاً علامه را به این نتیجه می‌رساند که چون وضعیت و شأن اجتماعی زنان ناشی از وضعیت زیستی آنهاست و تربیت نقشی در تغییر آن ندارد، بنابراین زنان اگر هم بخواهند، نمی‌توانند به وضعیتی متفاوت با آنچه در آن قرار دارند برسند؛ چون وضعیت طبیعی و ذاتی‌شان چنین امکانی را به آنها نمی‌دهد.

منابع

- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴) ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، جلد ۱-۲، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- Bleicher, J. (1987) *Contemporary Hermeneutics: Hermeneutics as Method, Philosophy and Critique*, London and New York: Routledge & Kegan Paul.
- Clifford, A. (2001) *Introducing Feminist Theology*, Maryknoll, New York: Orbis Books.

- Enander, G. (ed.) (2005) *Elisabeth Schüssler Fiorenza (Spiritual Leaders and Thinkers)*, London: Chelsea House Publishers.
- Fiorenza, E. S. (1984, 1995) *Bread Not Stone: The Challenge of Feminist Biblical Interpretation*, Boston: Beacon Press.
- Fiorenza, E. S. (1994 copyrighted 1983) *In Memory of Her: A Feminist Theological Reconstruction of Christian Origins*, New York: Crossroads Publishers, Introduction.
- Jones, L. (2005) "Encyclopedia of Religion," second edition, Thomson Gale: 8946-8945.
- Russell, L., & S., Clarkson (eds.) (1996) *Dictionary of Feminist Theology*, Louisville Kentucky: Westminster Jhon Knox Press.